اقتصادمقاومتی:
سیاست صنعتی در تنگنای رانت و تلافی



سمیه فقیه‌میرزایی
دانشگاه جامع علمی‌کاربردی شفیعه قم

سیاست صنعتی که روزگاری در اقتصاد جریان اصلی موضوعی ممنوعه به شمار می‌رفت؛ اکنون از سوی همان نهادهایی به جریان اصلی بازگشته که طی چهار دهه آن را بدنام ساخته بودند. در مارس ۲۰۲۶؛ بانک جهانی گزارشی با عنوان «سیاست صنعتی برای توسعه: رویکردهایی در قرن بیست‌ویکم» منتشر کرد که نویسندگان مشترک آن «آنا مارگاریدا فرناندز» و «تریستان رید» بودند. صندوق بین‌المللی پول نیز چرخشی مشابه داشته است؛ نخست در مقاله سال ۲۰۱۹ خود با عنوان «بازگشت به مبانی سیاست صنعتی» و بار دیگر در گزارش «فصل سوم گزارش چشم‌انداز اقتصاد جهانی در اکتبر ۲۰۲۵» با عنوان «سیاست صنعتی: مدیریت مبادلات راهبردی برای تقویت رشد و تاب‌آوری» به خوبی این چرخش مشهود است. این‌که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اکنون آشکارا سیاست صنعتی را دوباره به واژگان خود بازگردانده‌اند؛ موضوعی کم‌اهمیت نیست. آیا این بدان معناست که جریان ریاضت اقتصادی و بنیادگرایی بازار تغییر جهت داده است؟

به نظر می‌رسد باید استدلال خود را بر این بگذاریم که این چرخش گفتمانی همراه با دو محدودیت ساختاری پدیدار شده که «ادبیات جدید برتون وودز» عمدتا از رویارویی با آن سر باز می‌زند و البته در فرامتن مطالب آن‌ها مشهود است: ۱- تداوم اقتصاد رانتی در جنوب جهانی از طریق شروط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و ۲- نظم سلطه و تلافی‌جویی‌های امپریالیستی علیه هرگونه تلاش جدی برای صنعتی‌سازی مستقل کشورهای جنوب. به این ترتیب سیاست صنعتی جدید پیشنهادی این نهادها بر پایه شروط تعیین‌شده از سوی «واشنگتن» و «وال‌استریت» مجددا نه تنها فضای سیاستگذاری مورد نیاز جنوب جهانی را آزاد نخواهد کرد بلکه بیم آن می‌رود که سیاست صنعتی مورد تایید آن‌ها صرفا به ابزار مالی دیگر یا به عبارت بهتر به ابزاری فن‌سالارانه[1] مبتنی بر همان ساختار از پیش استثماری تبدیل شود.

تکامل سیاست صنعتی

«ایندرمیت گیل» اقتصاددان ارشد بانک جهانی در پیشگفتار کتاب «سیاست صنعتی برای توسعه» اخیر اذعان می‌کند که این بانک در گزارش «معجزه آسیای شرقی» در سال ۱۹۹۳ به «بدنام‌سازی» مداخله دولت کمک کرد و این توصیه‌ها «امروز ارزشی در حد یک دیسکت نرم‌افزاری دارند». این سخنان گرچه تند اما دیگر دیرهنگام هستند. شایان توجه است که آن گزارش ۱۹۹۳ یک دهه پس از انتشار کتاب «میتی و توسعه ژاپن پس از

1. technocratic

جنگ جهانی دوم» اثر «چالمرز جانسون» در سال ۱۹۸۲ و چهار سال پس از کتاب «غول بعدی آسیا» اثر «آلیس آمسدن» در سال ۱۹۸۹ منتشر شد. این گزارش همچنین در نقطه افول پروژه جهان سوم و پس از ناکامی در تحقق مطالبات «نظم نوین اقتصادی بین‌الملل» منتشر شد. در نگاه پسینی؛ این گزارش را می‌توان هم میخی بر تابوت «نظم نوین اقتصادی بین‌المللی» و هم تلاشی برای پنهان کردن و دفن واقعیت دولت توسعه‌گرای آسیای شرقی دانست.

بخش بزرگی از ادبیات کلاسیک سیاست صنعتی به مثابه تاریخ اقتصادی خوانده می‌شود یا از روش مطالعه موردی رایج در دانشکده‌های بازرگانی بهره می‌گیرد. هرچند این رویکرد می‌تواند توصیه‌های سیاستی سودمندتری نسبت به انتزاع‌های اقتصاد نئوکلاسیک تولید کند؛ اما این اتهام را نیز به همراه آورده که این حوزه صرفا مبتنی بر شواهد و نمونه‌های پراکنده بنا شده است. پژوهش سیاست صنعتی با حرکت به سوی تجربی‌گرایی بیشتر خود را تطبیق داده است. مطالعات امروزی حجم و مقیاس مداخلات، تاثیر آنها بر زنجیره‌های تامین و بازارهای بین‌المللی و همبستگی میان شاخص‌های صنعتی و پیامدهای توسعه را اندازه می‌گیرند. با این حال؛ به همان اندازه که مطالعات جدید از حیث دقت کمی پیشرفت کرده‌اند؛ از منظر تحلیل‌های تاریخی و مقطعی کیفیت پایین‌تری پیدا کرده‌اند.

گزارش جدید بانک جهانی نمونه‌ای روشن از این تغییر جهت و تکامل است؛ زیرا گونه‌شناسی سیاست‌های صنعتی را در برابرگونه‌شناسی اقتصادها قرار می‌دهد تا ماتریسی از «مناسب‌ترین» مداخلات تولید شود. «فرناندز و «رید» به‌درستی مجموعه گسترده‌ای از ادبیات تجربی را گردآوری می‌کنند که نشان می‌دهد مداخلات هدفمند و زمان‌مند همراه با انضباط صادراتی می‌توانند آثار قابل سنجشی بر بهره‌وری ایجاد کنند. اما نکته مهم اینجاست که تجربی‌گرایی این گزارش به بهای حذف افق تاریخی حاصل شده است: نمونه‌ها به آثار مداخله‌ای قابل برآورد تقلیل یافته‌اند و از شرایط ژئوپلیتیکی و سازش‌های طبقاتی که آنها را ممکن ساخته جدا شده‌اند. نباید از نظر دور داشت که کشورهای جنوب جهانی با فهرستی از گزینه‌های سیاستی در بستری خنثی روبه‌رو نیستند. هرگونه تلاش برای اجرای سیاست صنعتی امروز باید با دو واقعیت ساختاری دست و پنجه نرم کند. نخست تداوم رانتی‌سازی اقتصادهای جنوب از طریق سیاست‌های خود صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و دوم واکنش متقابل تلافی جویانه نیروهای داخلی و بین‌المللی علیه دولت‌هایی که صادقانه در پی صنعتی‌سازی مستقل هستند.

نگاه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در حمایت از بدهکارسازی

همواره فاصله قابل توجهی میان پژوهش؛ گفتمان و عملیات نهادهای «برتون وودز» وجود داشته است. پیش از آن‌که بیش از اندازه از تغییر لحن این نهادها در گزارش اخیر هیجان‌زده شویم؛ باید دستورکار واقعی سیاستگذاری معاصر آنها را در نظر گرفت. هیچ شواهدی وجود ندارد که صندوق بین‌المللی پول از ریاضت اقتصادی؛ مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی دست کشیده باشد. متوازن‌سازی بودجه دولت همچنان مرکز ثقل رویکرد این نهاد در قبال عدم‌تعادل‌هایی است که ماهیتی اساسا جهانی دارند. گزارشی از «آکسفام» در سال ۲۰۲۳ نشان داد که ۸۷ درصد برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول در فاصله ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۲ شامل شروط ریاضتی بوده‌اند؛ حتی در حالی که این نهاد به صورت علنی بر حداقل‌های هزینه اجتماعی تاکید می‌کرد. گسترش اخیر ماموریت صندوق بین‌المللی پول به حوزه‌هایی چون «حکمرانی خوب» و «مبارزه با فساد» نیز خصوصی‌سازی را زیر پرچمی اخلاقی پیش می‌برد که بازتاب‌دهنده نگاهی نژادپرستانه به ملت‌های جنوب جهانی است.

محور این دستورکار؛ ترویج استقلال بانک مرکزی است که سیاست پولی را از دولت‌های منتخب می‌گیرد و بانک‌های مرکزی پیرامونی را تنها به هدف‌گذاری تورم محدود می‌سازد؛ در حالی که توسعه و اشتغال نادیده گرفته می‌شوند. شروط صندوق بین‌المللی پول به‌طور فزاینده‌ای شامل بندهای مرتبط با استقلال بانک مرکزی شده‌اند. فراموش نکنید که استقلال بانک مرکزی از منظر سیاست صنعتی زهر مهلک است؛ زیرا تامین مالی سرمایه‌گذاری دولتی از سوی بانک مرکزی و سرمایه‌گذاری در بانک‌های توسعه‌ای تقریبا در تمامی روایت‌های صنعتی‌سازی متاخر نقشی اساسی و محوری داشته‌اند؛ به‌گونه‌ای که «هدایت اعتباری پنجره‌ای» توسط «بانک ژاپن» به بخش‌های راهبردی نمونه‌ای بنیادین به‌شمار می‌رود. در عمل؛ دستورکار استقلال بانک مرکزی از سوی صندوق بین‌المللی پول دولت‌ها را وادار می‌کند برای تامین مالی سرمایه‌گذاری به بدهی تجاری با بهره بالا متکی شوند؛ امری که سرمایه را به سوی دارایی‌های سوداگرانه کوتاه‌مدت به جای توسعه صنعتی بلندمدت هدایت می‌کند.

در همین حال؛ بانک جهانی نیز از ماموریت اسمی خود

به عنوان یک بانک توسعه چندجانبه فاصله گرفته و به تسهیل‌گر بسیج سرمایه خصوصی تبدیل شده است. چارچوب «حداکثرسازی تامین مالی برای توسعه» این نهاد؛ سرمایه‌گذاران خصوصی را رهبران فرایند سرمایه‌گذاری می‌داند و دولت‌ها را صرفا به ایجاد «محیط مساعد» و «کاهش ریسک» سرمایه‌گذاری محدود می‌کند؛ همان چیزی که «دانیلا گابور» آن را «اجماع وال‌استریت» نامیده است. بدین ترتیب به وضوح مشاهده می‌کنید که مجددا اینجا بانک جهانی دارد نقشی مکمل برای صندوق بین‌المللی پول ایفا می‌کند. به گونه‌ای که صندوق بین‌المللی پول سیاست مالی و پولی را محدود می‌سازد و بانک جهانی تحت عنوان مشارکت عمومی‌خصوصی زمینه ورود سرمایه خصوصی را فراهم می‌کند.

عملکرد صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در جنوب جهانی در واقع سیاست صنعتی نیست؛ بلکه گونه‌ای سیاست رانتی‌سازی است که به سرمایه خصوصی امکان می‌دهد رانت خود را از سفته‌بازی ارزی؛ بدهی دولتی و زیرساخت‌ها استخراج کند. خطر آشکار آن است که گفتمان تازه سیاست صنعتی نیز به ابزار بدهکارسازی دیگری بدل شود؛ همان‌گونه که پیش‌تر «تامین مالی سبز» و «تامین مالی ترکیبی» چنین شدند و کشورهای در حال توسعه را بیش از پیش در چرخه بدهی-ریاضت گرفتار ساختند. آزادسازی منابع و فضای سیاستی مورد نیاز برای سیاست صنعتی واقعی مستلزم معکوس کردن فرایند رانتی‌سازی تحمیل‌شده از سوی نهادهای «برتون وودز» است.

نگاه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در حمایت از اقدام تلافی جویانه

مشکل جایی بغرنج‌تر می‌شود که حتی در جایی که بتوان از شدت رانتی‌سازی کاست؛ محدودیت دومی در قامت واکنش ژئوپلیتیکی نسبت به تلاش‌های جدی برای صنعتی‌سازی مستقل جلوه‌گر می‌شود. کره‌جنوبی که نمونه برجسته صنعتی‌سازی موفق متاخر محسوب می‌شود؛ با قدرت مسلط زمان خود به توافقی مشخص دست یافت. اصلاحات ارضی کره‌جنوبی در سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۰ طبقه زمین‌دار را تضعیف کرد؛ در حالی که ملی‌سازی بانک‌های تجاری در سال ۱۹۶۱ منابع لازم برای سرمایه‌گذاری صنعتی را آزاد ساخت. در بستر جنگ سرد؛ این اقدامات نه تنها تحمل شدند بلکه فعالانه مورد حمایت قرار گرفتند. کره‌جنوبی بین سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۷۸ حدود ۱۲٫۶ میلیارد دلار کمک از آمریکا دریافت کرد و همچنین از سفارش‌های جنگی مرتبط با جنگ آمریکا در ویتنام بهره‌مند شد؛ سفارش‌هایی که در اوج خود معادل ۲٫۹ درصد تولید ناخالص داخلی کره‌جنوبی بودند و از نظر مقیاس با «طرح مارشال» برابری می‌کرد. لذا سیاست صنعتی در «سئول» تنها تحمل نشد؛ بلکه در ابعادی چشمگیر از سوی قدرت هژمون وقت (آمریکا) هدایت و حمایت شد.

در جایی که تلاش‌های مشابه برای مقابله با رانتی‌سازی و پیشبرد صنعتی‌سازی با اهداف راهبردی امپریالیسم در تضاد قرار گرفته‌اند؛ واکنش کاملا متفاوت بوده است. ملی‌سازی «شرکت نفت انگلیس و ایران» توسط «محمد مصدق» در سال ۱۹۵۱ با کودتایی سازمان‌دهی‌شده از سوی «سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا)» و «سازمان اطلاعات مخفی بریتانیا» مواجه شد و «جمهوری اسلامی» که پس از حکومت «شاه» بار دیگر نفت را ملی کرد؛ اکنون با رژیمی جامع از تحریم‌ها روبه‌رو است.

«غنا» تحت رهبری «قوام نکرومه» در فاصله ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۶ یکی از بلندپروازانه‌ترین برنامه‌های صنعتی‌سازی پس از استقلال را در قاره آفریقا دنبال کرد؛ برنامه‌ای که با چشم‌اندازی پان‌آفریقایی برای یکپارچگی اقتصادی پیوند خورده بود. «نکرومه» در فوریه ۱۹۶۶ طی کودتایی مورد حمایت «سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا» سرنگون شد؛ اقدامی که مسیر صنعتی‌سازی را، که از آن زمان تاکنون هرگز بازسازی نشده، نابود کرد.

دولت «وحدت مردمی» به رهبری «سالوادور آلنده» در شیلی در فاصله ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ معادن مس را ملی کرد و پروژه «سامانه برنامه‌ریزی اقتصادی منسجم» یا «سایبرسین» را به اجرا گذاشت، یک سامانه اطلاعاتی مبتنی بر تلکس و برخط که با هدف هماهنگی تولید و ایجاد زیرساخت فنی برای برنامه‌ریزی اقتصادی طراحی شده بود. «آلنده» همانند «نکرومه» پیش از خود؛ طی کودتایی مورد حمایت «سیا» به رهبری ژنرال «آگوستو پینوشه» سرنگون شد. شیلی امروز همچنان در سیطره بنیادگرایی بازار قرار دارد و نباید انتظار سیاست صنعتی از رئیس‌جمهور راست‌گرای کنونی آن یعنی «خوزه آنتونیو کاست» داشت. این نمونه‌ها نشان می‌دهند هنگامی که راهبرد صنعتی یک کشور با معماری هژمونی آمریکا برخورد می‌کند چه رخ می‌دهد. تلافی امپریالیستی نه تنها مسیر سیاست‌های صنعتی مشخص را می‌بندد؛ بلکه «ظرفیت دولت‌ها» را نیز عقیم می‌سازد؛ همان ظرفیتی که نهادهای «برتون وودز» اکنون با لحنی حسرت‌آلود از فقدان آن سخن می‌گویند؛ حال آن‌که خود در تخریب آن سهیم بوده‌اند.

این موارد نشان می‌دهند چه اتفاقی می‌افتد وقتی راهبرد صنعتی کشوری با معماری هژمونی آمریکا برخورد می‌کند. تلافی امپریالیستی نه تنها سیاست‌های صنعتی خاص، بلکه همان «ظرفیت دولتی» را که نبودش اکنون توسط نهادهای برتون وودز که به نابودی آن کمک کردند مورد تأسف قرار می‌گیرد، از بین می‌برد.

از سیاست تا برنامه

بنابراین ارائه سیاست صنعتی به عنوان مجموعه‌ای غیرسیاسی و خنثی از رانت‌جویی و تلافی‌جویی با تکیه بر تعدادی ابزار خاص حمایتی، که امروز نهادهای برتون‌وودز منادی آن شده‌اند، گمراه‌کننده است. برای بسیاری از دولت‌های چپ میانه؛ مساله دیگر امروز تنها فقدان باور به سیاست صنعتی نیست؛ بلکه ترکیبی از هراس نسبت به تلافی امپریالیستی و محدودیت‌های سیاستی ناشی از دستورکار رانتی‌سازی است. اگر کشوری مانند سریلانکا یا سنگال تصمیم بگیرد بدهی‌های خود را بازنگری یا رد کند؛ اصلاحات ارضی انجام دهد و بانک مرکزی را دوباره تحت اقتدار عمومی قرار دهد چه رخ خواهد داد؟ چنین کشورهایی فورا با تنزل رتبه از سوی سه موسسه بزرگ رتبه‌بندی اعتباری؛ تعلیق وام‌دهی دوجانبه تحت «باشگاه پاریس» و «چارچوب مشترک سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» و در بدترین حالت با تحریم مواجه خواهند شد. واقعیت ملموس این است که بر خلاف شعارها، امروز پرسش فنی «چه نوع سیاست صنعتی؟» تابع پرسش سیاسی «چه کسی اجازه آن را خواهد داد؟» است.

از این‌رو؛ طرفداران سیاست صنعتی؛ چه از منظر اقتصاد ناهمسو و چه از منظر نسخه جدید «برتون وودز»؛ ممکن است با برجسته‌سازی نمونه‌هایی مانند کره جنوبی و نادیده گرفتن شرایط ژئوپلیتیکی ممکن‌ساز آنها؛ معیاری غیرواقع‌بینانه بنا کنند. ماتریس مداخلات «مناسب» در گزارش بانک جهانی به صورت ضمنی فرض می‌کند که کشورها حق انتخاب دارند. اما برای اکثریت جنوب جهانی؛ انتخاب‌ها به صورت عینی محدود شده‌اند. برای اکثریت عظیم کشورهای جنوب جهانی؛ سیاست صنعتی باید نه پس از آن؛ بلکه پیش از آن؛ با مبارزه‌ای طولانی برای کنار زدن منافع تثبیت‌شده صاحبان سرمایه و تجار همراه باشد؛ نیروهایی که در هماهنگی با امپریالیسم آمریکا مانع صنعتی‌سازی می‌شوند. خود فرایند مقابله با این منافع می‌تواند کشورها را به سوی اقتصاد محاصره‌ای سوق دهد؛ اقتصادی که متداوما پروژه صنعتی‌سازی را، که قرار بود ممکن سازد، به تعویق می‌اندازد.

اینجاست که معنای عملی «اقتصاد مقاومتی» را امروز می‌توان در تجربه کشورهایی مشاهده کرد که بدون ترس و تسلیم‌شدن در برابر تلافی امپریالیستی؛ موفق به بقا شده‌اند. «اقتصاد مقاومتی» در ایران؛ که به صورت رسمی توسط «حضرت آیت‌الله خامنه‌ای» در سال ۱۳۸۹ و در پی تشدید تحریم‌ها (۲۰۱۰-۲۰۱۲)صورت‌بندی شد؛ روشن‌ترین تلاش معاصر برای تعریف صنعتی‌سازی مستقل به عنوان موضعی دفاعی است که بر تولید داخلی؛ صنایع دانش‌بنیان و کاهش وابستگی به نفت تاکید دارد. پارادایمی که تا به امروز واکنشی جز تحریم‌های متعدد شدید و نهایتا جنگ از ناحیه دولت‌های هژمون سلطه‌گر نداشته است.

برنامه «گزینه صفر» کوبا نیز که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان برنامه‌ای اضطراری برای بقا با حداقل منابع تدوین شد؛ نمونه‌ای دیگر به‌شمار می‌رود.

هیچ‌یک از اینها شاید در حالت عادی و نرمال، سیاست‌های مطلوب و ترجیحی نیستند؛ اما سیاست‌هایی منطقی هستند که فشارهای امپریالیستی آنها را تحمیل کرده است. دهه‌ها سازگاری تحت فشار امپریالیستی بقا به بار می‌آورد، اما به توسعه صنعتی منتهی نمی‌شود و این مقاومت در مقیاس ملی با محدودیت‌هایی مواجه می‌شود که تنها از طریق بازآرایی نظم اقتصاد بین‌المللی می‌توان از آنها عبور کرد.

امروز در مقطعی تاریخی زندگی می‌کنیم که در آن حوزه‌های اقتصاد و سیاست بیش از هر زمان از اوایل جنگ سرد به صورت آشکار درهم‌تنیده شده‌اند. تناقض‌های نظم بین‌المللی، آشکارا از ناحیه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، هم از یک‌سو سیاست صنعتی را تبلیغ می‌کند و هم از سوی دیگر اقتصاد رانتی و نظم سلطه را تحمیل می‌کند و این واقعیت آنقدر مشهود است که دیگر به سادگی قابل انکار نیست. در ایران سیاست صنعتی‌سازی امروز باید همزمان با قدرت تثبیت‌شده رانت‌خواران داخلی و نظم تحمیلی هژمون سلطه مقابله کند و این مواجهه به نوبه خود مستلزم راهبرد سیاسی و آمادگی برای اقدامات سخت و اجتناب‌ناپذیر است. گزارش جدید بانک جهانی نشانه‌ای مفید است؛ اما برنامه‌ای برای ما نیست. برنامه بایستی جای دیگری نوشته شود.

فهرست منابع

- Barteska, Philipp and et al (2025) "Geopolitics and Export Miracles: Firm-Level Evidence from U.S. War Procurement in Korea", SSRN
- Birdsall, Nancy M. & et al. (1993), "The East Asian Miracle: Economic Growth and Public Policy", World Bank Policy Research Report, New York : Oxford University Press.
- Elizalde, Rosa Miriam (2026) "Cuba. Option Zero", Black Agenda Report, Black Agenda Report
- Fernandes, Ana Margarida, and Tristan Reed. 2026. Industrial Policy for Development: Approaches in the 21st Century. Policy Research Reports. Washington, DC: World Bank
- Gabor, Daniela (2021) "The Wall Street Consensus", Journal of Development and Change, Volume 52, Issue 3, Pages 429-459
- Hasanov, Fuad & Reda Cherif (2019) "The Return of the Policy That Shall Not Be Named: Principles of Industrial Policy", ,Washington, DC: IMF
- IMF (2025), "World Economic Outlook, October 2025", International Monetary Fund. Research Deprtment,Washington, DC: IMF
- Juhasz, Reka & Nathan J. Lane and et al (2025), "Measuring Industrial Policy: A Text-Based Approach", NBER
- Kalb, Zep (2024), "Mobilized Resilience and Development under Sanctions in IRAN", Journal of Development and Change, Volume 55, Pages; 964
- Lambert, Keri (2018), "Kwame Nkrumah's Development State", Africal is a Country Site
- Oxfam (2021) "Adding Fuel to Fire: How IMF Demands for Austerity will Drive Up Inequality Worldwide", Oxfam International
- Purkayastha, Prabir (2023) "|Remembering Allende and His Project Cybersyn", Peoples Democracy, October 1, 2023
- Reinsberg, Bernhard & et al (2021), "The political economy of IMF conditionality and central bank independence", European Journal of Political Economy, Volume 68, June 2021
- World Bank (2019), "Maximizing Finance for Development (MFD)" Washington, D.C., World Bank Group